



انترناسیونال ۶۴

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-communist Party of Iran

جمعه، ۱۳ آذر ۱۳۸۳، ۳ دسامبر ۲۰۰۴

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416

anternasional@yahoo.com

سرمدیبر: محسن ابراهیمی

دو نامه و دو پاسخ شهلا دانشفر و حمید تقوایی صفحه ۸	باید رژیم ایران را سرنگون کرد! انتخابات در اکراین و دمکراسی! جلیل بهروزی صفحه ۶	زمین زیر پایشان را دغ کردیم! گفتگو با محمد شکوهی صفحه ۷
--	---	---

از نزدیک و خصوصی

گفتگوی علی جوادی با منصور حکمت

منصور حکمت: به نظرم زیباترین چیز مارکس اینه که بشر خلاص میشه، از قید و بند خلاص میشه، از فقر خلاص میشه، از نابرابری خلاص میشه، یک رهایی خیلی عمیقی را وعده میده و ترسیم میکنه که فوق العاده جدابه ...

صفحه ۳

ستون اول حمید تقوایی

پیام بمناسبت شانزدهم آذر

شانزدهم آذر روز آزادی و برابری فرامیرسد. این روز اعتراض به خفقان و سرکوب و فقر و بیحقوقی، روز ایستادگی و تعرض علیه جنایات رژیم اسلامی، روز در هم شکستن آپارتاید جنسی، روز محکوم کردن کل نظام ضد انسانی جمهوری اسلامی و روز فریاد کردن "آزادی، برابری، مرگ بر جمهوری اسلامی" است. شانزدهم آذر روز اتحاد و همبستگی دانشجویان و کارگران و همه مردم آزادخواه و معترض در مقابل رژیم اسلامی است. شانزدهم آذر را با یک اعتراض همگانی، متحد و کوبنده علیه کلیت جمهوری اسلامی گرامی بداریم.

دانشجویان!

در شانزدهم آذر سال گذشته شما با پرچم آزادی و برابری و با اعلام حمایت از اعتصابات کارگری به میدان آمدید. امسال باید این حرکت در ابعاد وسیعتر و چشم گیرتری ادامه پیدا کند. صحن دانشگاهها در تمام ایران باید شاهد حرکت یکپارچه شما علیه نظم ضد انسانی حاکم و در دفاع از سکولاریسم و آزادی و برابری باشد. امسال شعار "سوسیالیسم پیاخیز برای رفع تبعیض" که در تظاهرات اخیر در تهران فریاد شد نیز باید در کنار شعار "آزادی و برابری"، "لغو آپارتاید جنسی" و "آزادی زندانیان سیاسی" دانشگاهها را به لرزه در آورد. در تهران و اصفهان و تبریز و شیراز و سنندج و قزوین و مریوان و در همه شهرها به

صفحه ۵

تظاهرات حزب به مناسبت ۱۶ آذر

صفحه ۶

پشت صحنه گفتگوی از نزدیک و خصوصی

یک سوال از آذر ماجدی و علی جوادی

صفحه ۲



لیلای ۱۹ ساله را از دست جلادان نجات دهیم!

مینا احدی

است. طبق گزارشات رسیده لیلای از هنگامی که کودک ۹ ساله ای بوده، به اجبار والدینش، مجبور به تن فروشی میشود و همان زمان یکبار به ۱۰۰ ضربه شلاق از سوی جانیان اسلامی محکوم میشود. و در چهارده سالگی مجدداً به شلاق خوردن محکوم میشود و در همین زمان دو دختر

صفحه ۶

نباید گذاشت لیلارا اعدام کنند!

مردم آزاده! سازمانهای مدافع حقوق انسانی!

جمهوری اسلامی ایران در صدد اعدام یک دختر جوان است که زندگی و سرگذشت او جز درد و رنج و تحقیر و آزار جنسی وحشیانه هیچ چیز دیگری نبوده



به حزب پیوندید!

سیاوش دانشور

سیاسی را به نفع بورژوازی خاتمه دهند، طبقه کارگری که دیگر نمیتواند این وضع را قبول کند، زنانی که یک چهارم قرن است با قوانین ارتجاعی و ضد زن این حکومت میجنگند، نسل جدیدی که پا به میدان مبارزه گذاشته و سهم خود را از آینده طلب میکنند. در انقلاب ۵۷ این

صفحه ۵

امروز ۱۰ آذر ماه سیزدهمین سالروز تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران است. این حزب شیرین ترین، جدید ترین، و امید بخش ترین واقعه دو دهه گذشته صحنه سیاست ایران است. مابقی فاکتورها کمابیش وجود داشته اند. رژیمی بحران زده که مردم نمیخواهندش، احزاب طبقات دارا که تلاش دارند بحران

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

انترناسیونال: این مصاحبه در چه شرایطی انجام شد؟ پشت صحنه را لطفاً تصویر کنید:



آذر ماجدی

روغنی و گرد و خاکی بود. یک شلوار جین پوشیده بود که زانوش پاره بود، یک تیشرت رنگی هم به تن داشت. موهایش نیز ژولیده بود. (کاش عکسی از این مصاحبه گرفته بودیم. قیافه او دیدنی بود.) دستش را شست و آمد نشست. اول با تردید به کل قضیه نگاه می کرد. ما هر دو کمی هل بودیم. من گفتم که برخلاف برنامه های دو روز قبل بعلت رابطه شخصی و خصوصی ام با ژوبین، در مصاحبه شرکت نمی کنم. کار اپراتوری و پخش موزیک را من بعهده گرفتم. تصویری نداشتم که مصاحبه چگونه پیش خواهد رفت و عکس العمل به آن چه خواهد بود. چون تاکنون چنین کاری نکرده بودیم. در جنبش چپ اینکارها رسم نبود. جنبش و حزب ما و خود ژوبین سنت شکنی های بسیاری کرده است و شکل و ظاهر و سنت های جنبش چپ را زیر و رو کرده است. این هم یکی از آن سنت شکنی ها بود: صحبت با لیدر یک حزب چپ و کمونیست درباره زندگی خصوصی اش. راستش من خودم هم دچار تردید بسیاری بودم و در عین حال هیجان داشتم که مصاحبه چگونه خواهد شد و مردم چه عکس العملی نشان می دهند.

مصاحبه شروع شد. علی اولش کاملاً هل بود. هم در صدایش می شود تشخیص داد و هم در سوال کردن. رفته رفته همه راحت شدیم و در مصاحبه غرق شدیم. این مصاحبه حتی برای من هم که بیش از بیست سال با او زندگی کرده بودم و از نزدیک می شناختم جالب بود. برای من هم تازگی داشت. با علاقه به صحبت هایش گوش می دادم. موقع پخش موزیک کلی خندیدیم. یک روز فراموش نشدنی. فکر می کنم برای ژوبین هم روز خوبی بود. فکر می کنم که او هم از این گفتگوی از نزدیک و خصوصی لذت برد. دلم میخواست که مصاحبه تمام نمی شد و همینطور در آن فضای گرم و صمیمی حرف می زدیم. قرار بود ادامه پیدا کند. ولی کار زیاد و بعد بیماری فرصت نداد. الان که فکر می کنم خیلی خوشحالم که اقلاً همین نیم ساعت مصاحبه را با او داریم. میشود به صدای گرم و صمیمیش گوش داد. و با خنده هایش خندیدیم. دوستدارانش میتوانند از زبان خودش با زندگیش آشنا شوند. تا حدودی به شخصیتش



علی جوادی

دوران تعطیلات عید در ایران بود. دقیقاً خاطرم نیست کدامیک از جلسات حزبی بود. پلنوم یا جلسه دفتر سیاسی. من منزل نادر (اسمی که دوستانش صدایش میکردند) و آذر بودم. در آن دوران آذر ماجدی مسئول رادیو انترناسیونال بود و من از همکاران رادیو. چند روزی بود که من و آذر با هم برنامه های رادیو را اجرا میکردیم. در ایام عید در ایران نشریات تعطیل بودند. یک منبع خبر و بحث و گفتگو نشریات دوم خرداد بود که در این ایام تعطیل بودند. روزهای قبل با نادر پیرامون نقطه نظرات پایه ای حزب گفتگو کرده بودیم. داشت دیر میشد باید تا قبل از ظهر بوقت لندن برنامه را آماده میکردیم. هیچکدام ایده دندان گیری نداشتیم. نادر مشغول کار روی موتور ماشین بود. روغنی و رنگی و سیاه و حسابی گرفتار. نمیخواستیم مزاحمش شویم. میدانستیم که میگفت چرا من، چرا که دم دست شما هستم؟ فکر دیگری بکنید؟ اگر من نبودم چکار میکردید؟ بالاخره به نادر "رو انداختیم". نادر قبول نکرد. حسمان درست بود. هم تا "خرخره" گرفتار بود و هم سهمش را در رادیو در روزهای گذشته انجام داده بود. درست خاطرم نیست دقیقاً چی گفت

پی ببرند. تصویری که در ذهن عموم از یک لیبر سیاسی و کمونیست هست بسیار متفاوت است. ژوبین شخصیتش متفاوت است، راستش منحصر بفرد است. اگر از این مصاحبه فیلمی گرفته بودیم، از موقعی که داشت درباره زندگیش صحبت می کرد یا درباره مفاهیم فلسفی عمیقی که به آنها اندیشیده بود با یک زبان ساده حرف می زد، با آن دست های روغنی و لباس خاکی، آن وقت بهتر میتوانستیم نشان دهیم که چه انسان منحصر بفردی بود. بعد از پایان مصاحبه، چایی درست کرد و بسراغ کار تعمیر رفت. *

میکروفن و دستگاه را آذر تنظیم کرد. آذر اپراتور شد. آذر تصمیم گرفت که در برنامه شرکت نکند، چرا که مساله زندگی خصوصی نادر است و زندگی با آذر بخشی بزرگ از واقعیت این زندگی بود. قبلاً یکی دو بار مشترکاً با نادر مصاحبه کرده بودیم. برنامه شروع شد. من حتی فراموش کردم که اسم و مشخصات فردی نادر را اول برنامه بپرسم. کم کم سوالات خودشان را بیان کردند. کم کم منم برخورد مسلط شدم. و مصاحبه پیش رفت. مقدار زیادی در طول مصاحبه خندیدیم. از نادر در آخر برنامه قول گرفتم که این مصاحبه را ادامه دهیم و جوانب متفاوت زندگی پربارش را مورد بحث قرار دهیم. به قول خودمانی زرنگی کردم. نادر هم قبول کرد. از مصاحبه راضی بود. سرحال آمده بود. ما مشغول ارسال برنامه به روی آنتن مرکز فرستنده رادیو شدیم. نادر هم رفت مشغول کار زیر ماشین شد. در طول روز زمان صرف غذا و چای کمی راجع به مصاحبه صحبت کردیم. اولین اقدام از این جنس در جنبش چپ و کمونیستی بود. دوست داشت که بداند که عکس العمل ها چه خواهد بود.

مصاحبه ادامه پیدا نکرد. قسمت دوم و سومی در کار نبود. سرطان مجالش نداد. جای خالیش هرگز پر نخواهد شد. تصویرش در زمان مصاحبه، دستان روغنی و سیاه، لباس خاکی و گلی و رنگی و لبخند گیرا و نافذش هرگز از خاطرم نخواهد رفت. *

تلویزیون انترناسیونال

هر شب ساعت ۸ تا ۹:۳۰ به وقت تهران

مشخصات فنی آنتن

Satellite: Telstar 12
Center Frequency: 12608 MHz
Symbol Rate: 19279
FEC: 2/3
Polarization: horizontal

از صفحه ۱

از نزدیک و خصوصی

دوستان عزیز به رادیو انترناسیونال گوش میکنید. در این قسمت با منصور حکمت به مناسبت سال نو گفتگو خواهیم کرد و از نزدیک و خصوصی با منصور حکمت صحبت خواهیم کرد.

علی جوادی: منصور حکمت به برنامه ما خوش آمدید.

منصور حکمت: متشکرم.

علی جوادی: خیلی خیلی خوشحالم که قبول کردید در این ظرفیت با ما گفتگو بکنید.

منصور حکمت: خواهش میکنم.

علی جوادی: از نزدیک و خصوصی. نگرانی ندارید که از زاویه نزدیک و خصوصی به مسائل شما بپردازیم و یک جنبه دیگری از زندگی شما را برای مردم و شنوندگان رادیو باز بکنیم.

منصور حکمت: آگه خیلی نزدیک و خیلی خصوصی نباشه، نه.

علی جوادی: ما قول میدیم که زیاد نزدیک نباشه. هیچ حد و مرز و چهارچوبی دارید؟ حد و مرزها کجاست؟ اصلا خط و مرزی میکشین؟ کلا؟

منصور حکمت: به نظر من شما سئوالتون را بکنید. اگر سئوال خیلی سخت بود ممکنه یک جوری از جوابش طفره برم.

علی جوادی: بگذارید از این سئوال شروع کنم، یک روز عادی منصور حکمت به چه شکلی میگذره؟

منصور حکمت: زندگی ما یک جوری است که فی الواقع روز عادی و نمونه واری وجود ندارد. هر روز عملاً یک جور شروع میشه و یک جور دیگه ختم میشه. ولی بخش اعظم کار ما، منهای کارهایی که مربوط به زندگی شخصی و خانوادگی میشه با بچه ها و غیره، بیشتر صرف نوشتن، مکاتبه، سخنرانی، جلسه و از این نوع کارها میشه. اینها مجموعه کاری است که اساساً ما داریم میکنیم. مقدار زیادی دوندگی. حجم کار زیاد است. ساعت معینی تمام نمیشه. گاهی وقتاً تا ۲ بعد از نصف شب داری کار میکنی، حتی دیرتر. هر روز یک نوعه. مثل خیلیها که میرن بیرون سرکار، عملاً یک روتین و یک سیکل تکرار شوند ای ندارد.

علی جوادی: خسته کننده نیست؟

منصور حکمت: خیلی خسته کننده

است به خاطر اینکه آدم خودشو میتازونه، آدم به خودش فشار میده تا کار را تمام کنه. در نتیجه این جور کار خسته کننده است، چرا.

علی جوادی: من یادم رفت سئوال کنم که اصلاً شما کجا متولد شدید؟ چند سالتون؟ اسمتون چیه؟ خودتونو میخواید معرفی کنید؟ همه اینها یادم رفت.

منصور حکمت: (خنده) از کدامش شروع کنیم؟

علی جوادی: کجا متولد شدین؟

منصور حکمت: من تهران متولد شدم.

علی جوادی: چند سالتون؟ کی متولد شدید؟

منصور حکمت: در خرداد ۱۳۳۰ در تهران متولد شدم. بزودی میشه ۵۰ سالم.

علی جوادی: اسم مستعارتون

علی جوادی: چه خاطره هایی داری از دبیرستان البرز؟

منصور حکمت: دبیرستان خیلی خوبی بود. به نظر یکی از نمونه های خوب یک نهاد آموزشی بود. منهای دیسپلین زیادش و سختگیری ای که بود. ولی خوب، از نظر حجم آموزشی که میدادند مدرسه سطح بالایی بود. اول کلاس ششم دبیرستان شما تقریباً برای کنکور آماده بودید. آن یک سال را دیگر اضافه بر سازمان درس میخواندی.

علی جوادی: شاگرد درس خونی بودی؟

منصور حکمت: شاگرد درس خونی نبودم. به یک معنی شاگرد شیطونی بودم. نمره هام بالا بود. ولی از آنهایی بودم که تو خاک و خل، تو زمین فوتبال مدام ولو بودم. آره، با درس خونها خیلی قاطی بودم. دور و بری هام طبعاً درس خون بودند. من

همه جزو مخالفین بودیم و من از حدود سیزده چهارده سالگی دیگه عملاً به مقوله هایی مثل برابری و سوسیالیسم و غیره فکر میکردم. آن دوره جنگ ویتنام و انقلاب کوبا چیزهایی بود که جوان ها را به فکر میانداخت. در نتیجه فکر میکردم باید قاعدتاً آدم در زندگیش به چیزی خدمت بکنه. ولی داستان زندگیمو نچیده بودم. به اینصورت که اتفاق افتاد برای خودم غیر منتظره بود. این زندگی که الان دارم میکنم، هر مرحله اش به یک معنی به من تحمیل شده. دوست داشتم معماری بخونم که نشد. اقتصاد خوندم. آگه معماری خونده بودم الان راجع به معماری باهم صحبت میکردیم. ولی فکر نمیکردم به این معنی بروم در فعالیت سیاسی و خیلی هم دیر رفتم در فعالیت سیاسی.

علی جوادی: خیلی تعجب آوره برای کسانی که این حرفو میشنونن،

من آدمی بودم که از دهسالگی فکر نمیکنم دیگه به وجود خدا قائل بودم. یک رکعت نماز در زندگیم نخونده بودم. یک روز روزه نگرفته بودم. کوچکترین احترامی به مذهب در هیچ لحظه در زندگی خودآگاهم قائل نبودم و مارکس که میگردد که این خرافه هایی که من میدونستم خرافه هست آدم با یک قدرتی در هم بکوبه.

شش يك البرز بودم.

علی جوادی: شش يك ریاضی البرز؟

منصور حکمت: شش يك ریاضی بودم و خیلی باعث عصبانیت بچه های درس خون مدرسه شده بودم. *
علی جوادی: بچه ها اذیتت میکردند؟

منصور حکمت: نه، ناراحت شده بودند. میگفتند ...

علی جوادی: اسم خاصی داشتند برای بچه های درس خون؟

منصور حکمت: بله، ولی شامل من نمیشد. من جزو فوتبالیستها و بچه های کوچ که بودم در دبیرستان البرز.

علی جوادی: در آن زمان زندگی خودت را چه جوری تصویر میکردی برای خودت؟

منصور حکمت: همان موقع تصویری از اینکه بالاخره يك زندگی با يك درجه تعهد اجتماعی و سیاسی، يك زندگی ای که آدم در آن منشاء يك کار مثنی بشود، داشتم. چون سن ۱۸ سالگی در ایران در يك خانواده ای که ضد شاهی بود، ضد سلطنتی بود، در يك خانواده ای که يك رگه عدالتخواهی اجتماعی در فرهنگ خانواده موج میزد و در آن استبداد،

کسانی که الان منصور حکمت را در این ظرفیت می شناسن، اینکه خودش نمیخواست يك رهبر سیاسی باشه.

منصور حکمت: خنده

علی جوادی: قبل از اینکه به دانشگاه برسیم میخواستم راجع به دبیرستان به سئوال دیگه ای بکنم. چه خاطراتی از دبیرستان داری، تلخ و شیرین؟

منصور حکمت: راستش خاطرات من تا هجده سالگی ام اساساً شیرینه. دوران کودکی خیلی خوبی داشتم. هم از نظر خانواده و هم از نظر محیطی که توش بزرگ شدم. ما جزو اولین کسانی بودیم که رفتیم بیرون شهر. آن موقعها میدان محسنی و میرداماد که الان فکر میکنم یکی از شیک ترین مناطق است، (علی جوادی: آن موقع مخروبه بود). بله. آن موقعها مزرعه بود. من دارم صحبت سال ۴۱ و ۴۲ شمسی را میکنم. ساختمانی نبود. يك مقدار ساختمانهایی بود که فکر میکنم داده بودند به دیپلماتهای آمریکایی.

پراکنده. و بعضاً مزرعه بود و تپه های عباس آباد. آن موقع که ما

مثلاً دویست متری میدان محسنی امروز خانه ساختمیم، (يك خانه کوچکی ساختمیم و البته زمین بزرگی بود ولی خونه اش کوچک بود). آن موقع آنجا طبیعت آزادی بود که توش میشد اینور و اونور دوید. رفت و هزار و یکجور بازی کرد. زمین فوتبال برای خودمون درست کرده بودیم و غیره. الان فکر میکنم اون زمینا هر مترش چندین میلیون مینارزه. يك فضای خیلی باز، يك محیط خیلی طبیعی و نسبتاً ایمن و فوتبال بود و دویدن و بازی کردن و يك مقدار زیادی آزادی عمل. یعنی برخلاف خیلی خانواده های دیگر شاید چیزی که من از دوران کودکی یادامه آزادی بیحد و حصری است که داشتم برای اینکه هر کاری که میخوام بکنم از نظر بازی و ورزش و پلکیدن با این و اون و غیره. و بعد دوران دبیرستان دوران خوبی بود. يك سرگرمی اون موقع من فوتبال بود. واقعا میخکوب فوتبال بودم. فوتبال بازی میکردم. در نتیجه خاطراتم تا هجده سالگی خوبه. از حدود بیست و يك و بیست و دو سالگی است که مشقات زندگی خودشو شروع میکنه نشون دادن. فکرهای جدی تری، یا يك درجه احساس مسئولیت بیشتر. ولی تا هفده، هجده سالگی و بخصوص در مدرسه البرز دوران خیلی خوشی بود. مدرسه خوبی بود. معلمای خوبی داشت. آدم با عده زیادی در آن واحد دوسته، رفیقه، سرگرمه و امکانات زیادی داشت. یعنی آن امکانات را در اختیار هر کسی بذاری فکر میکنم دوره خوبی را خواهد داشت و آموزش خوبی خواهد داشت.

علی جوادی: مثل اینکه تاریخ شکل گیری عقاید و باورها به سالهای دبیرستان برمیگرده. در صورتیکه خودت يك زندگی تقریباً نیمه مرفه ای داشتی و زندگی خوش و راحتی داشتی.

منصور حکمت: درسته.

علی جوادی: چی شد؟ که بعد، از این سو به اون سو؟

منصور حکمت: از کدم سو به کدام سو؟

علی جوادی: از سویی که آدمهایی که خودشون راحت بودن، خودشون شاد بودن، زندگی خوبی داشتن.

منصور حکمت: اولاً رفاه در خانواده من قوس صعودی طی کرد. یعنی

از فقر خلاص میشه، از نابرابری خلاص میشه، یک رهایی خیلی عمیقی را وعده میده و ترسیم میکنه که فوق العاده جذابه. ببینید یکی ممکنه بگه میخوام کشورم آباد باشه، دیگه نمیخوام آمریکا به ما حکومت کنه. خوب، بودن از اینها. امپریالیسم رو علاقه ندارم باشه اینجا. مرگ بر امپریالیسم. اینها همه آزادیخواهیهای محدودی است به نظر من. بیشتر سیاسی کارهای آن موقع از این تیب بودن. خودش میگفت امپریالیسم اینجا نباشه بعد میرفت به دختر دانشجو به خاطر اینکه برای مثال دامن کوتاه پوشیده بود اهانت میکرد. اسم خودشو هم سیاسی گذاشته بود. چنان با اسلام آغشته بود که من واقعا بدم میامد از آن سیاسی گری که برای اسلام و اسلامیت و آخوند احترام قائل بود. این جنبه های مارکس برای من جالب بود. من مارکسیسم را بر روایت بیژن جزنی، یا مشی چریکی و احسان طبری و اینها یاد نگرفتم. من چه آن دوره و چه به مراتب بیشتر از آن، وقتی رستم انگلستان، درس بخوانم، و دیگر آزادانه و راحت به همه ادبیات مارکسیستی دسترسی داشتم، مارکس را از طریق خودش خواندم.

علی جوادی: هیچ وقت تردیدی نکردی؟

منصور حکمت: در چی؟

ادامه در شماره بعد

* در دبیرسان البرز شاگردان را به نسبت نمره هایشان در کلاس ها تقسیم می کردند. شش يك شامل شاگردان با بهترین نمرات بود. (آ.م.)

توضیح: این مصاحبه در تاریخ اول فروردین ۱۳۸۰ در رادیو انترناسیونال انجام شده است. توسط مجید سیاسی، کادر حزب از رادیو انترناسیونال پیاده و تایپ شده و توسط آذر ماجدی ادیت شده است.

**سوسیالیسم بیا خیز!
برای رفع تبعیض!**

مارکس به انگلیسی در کتابخونه بود. بگذریم که يك کسی تحت نام انقلابیگری این کتابها را کش رفت بعدا. ولی کتابها بود و میشد دسترسی پیدا کرد. آخر دانشگاه وقتی که فارغ التحصیل شدم خودمو سوسیالیست و مارکسیست میدونستم، ولی جذب هیچ جمعیت و گروه سیاسی ای که آن موقع فعالیت میکرد نشده بودم.

علی جوادی: کفتی مارکسیست و کمونیست شدی. کدام جنبه اش برات جذاب بود؟

منصور حکمت: جنبه اقتصادی و جنبه به يك معنی فرهنگیش. صحبت آزادی بود. صحبت آزادی قطعی و نهایی آدمیزاد. و آن جنبه اقتصادی که از لغو مالکیت خصوصی صحبت می کنه، اینکه هر چی هست باید مال جامعه باشه به طور کلی. آدمها باید بتونن و حق

نیست در این دانشگاه گوش کنم. یادمه تکفیرم کردند در دانشکده مهندسی. در نتیجه فضای مبارزه سیاسی دانشگاه برام جذاب نبود. من بیشتر به اصطلاح يك دوره تحول فکری را میگذراندم. فلسفه میخوندم به درجه ای. یادمه برای اولین بار هگل، حتی افلاطون، سقراط، بحثهایی که تحت نام سقراط میشه، ارسطو و ژان ژاک روسو خواندم.

علی جوادی: تکی میخوندی؟

منصور حکمت: اینها را می نشستم در کتابخونه دانشگاه می خواندم. همه چی بود. مینشستم میخوندم. یکی دو تا استاد آمریکایی و ایرانی داشتیم که بحثهای اینها يك درجه ای الهام بخش بود و اجازه میداد آدم دنبال بحثها را بگیره. اینهاش برام جالب بود. من در دانشگاه سیاسی به این معنی نشدم که بروم با يك

علی جوادی: بعد دانشگاه آمد و کنکور آمد و به دانشگاه شیراز رفتی؟

منصور حکمت: من هم تهران قبول شدم هم شیراز. البته اولش چون خیلی دوست داشتم در مسابقه های باشگاهی فوتبال تهران بالاخره به يك جایی برسم. (در دست دوی باشگاهها يك جایی پیدا کرده بودم). فکر میکردم اگه از تهران بروم این افق فوتبال کور میشه. در نتیجه آرزو داشتم که تهران قبول بشم که شیراز اول نتایج رو میداد من رفتم شیراز. منتها آن دوماهی که در شیراز بودم آن هوا، آن شهر و استقلالی که آدم دارد دور از خانواده خودش، تازه آدم محسوب میشه. واقعا آن دو ماه دوره تابستانی دانشگاه شیراز باعث شد که من قید تهران موندن را بزنم و بروم شیراز. واقعا دانشگاه خوبی هم بود. زیانش

... هر چی هست باید مال جامعه باشه به طور کلی. آدمها باید بتونن و حق دارنند از محصول جامعه استفاده بکنند. کسی از کسی بالاتر نیست. کسی از کسی پایین تر نیست. و کسی برای اینکه زندگی بکند موظف نیست وظائف خاصی انجام بده ...

گروهی کار کنم یا يك کسی بیاد کار کنه سعی کنه منو جذب کنه. کسی نتوانست منو در دانشگاه "سیاسی" بکنه ولی مارکسیست شدم. یعنی آخر دانشگاه خودمو يك مارکسیست میدونستم و جزئی چیزهایی هم راجع به مارکس میدونستم. بخصوص که رشته ام اقتصاد بود. بعنوان بخشی از درس تاریخ عقاید اقتصادی، تا حدودی به مارکس پرداخته بودیم. آقای دکتر کاتوزیان، محمد علی همایون کاتوزیان بود که از انگلستان يك سال استاد میهمان آمده بود آنجا و کار و خدمت بزرگی که به نظر من کرد این بود که تحت عنوان تاریخ جهان شروع کرد تاریخ انقلاب بلشویکی را در جزئیات توضیح دادن. یعنی از بحثهای داخل کمیته مرکزی، تروتسکی چی میگفت، بوخارین چی میگفت، زینویف چی میگفت، لنین چه گفت، اقتصاد چی بود و غیره. این خیلی کمک کرد به ما. خیلی کمک کرد یعنی عملا دانشجوی دوره اقتصاد شیراز میتوانست سر در بیاورد که داستان انقلاب اکتبر چی بود، داستان کمونیسم چیه. حتی کتابهای

هم انگلیسی بود و محیط خیلی آزاد و باصطلاح شادی داشت. در نتیجه ماندگار شدم در شیراز. اقتصاد خوندم. سال ۵۲ فارغ التحصیل شدم از دانشگاه شیراز. لیسانس اقتصاد گرفتم و بعد رفتم انگلستان.

علی جوادی: در شیراز وضع چطور بود؟ فعالیت سیاسی، اعتراض، فعالیت اجتماعی و زندگی؟

منصور حکمت: اعتراض، فضای اعتراضی دست جریاناتی بود که بعضا به مشی چریکی سمپاتی داشتند. به چریکهای فدایی خلق یا بعضا مجاهدین خلق. و يك فضای باصطلاح روشنفکری قانونی هم وجود داشت از کسانی که کتاب میخواندن یا مثلا فیلم موج نوی نگاه میکردند و راجع به آن صحبت میکردند. انجمنهای قومی هم وجود داشت. انجمن آذربایجانی یا غیره. انجمن اسلامی هم طبعاً وجود داشت. فضای اعتراضی دانشگاه منو جذب نکرد. من یادمه برای مثال انجمن اسلامی به من اخطار داده بود که چرا دوستان بهایی دارین شما. چرا با این بهایی ها یا فلان محفل بهایی رفاقت میکنی که من گفتم آقا من حرف کسی را قرار

مثلا دوران دبستان یا دوره اول دبیرستان زندگی به طور ویژه مرفه ای نداشتیم. جامون تنگ بود و مشکلات هم وجود داشت. منتها بعدا بتدریج وضع اقتصادی خانواده بهتر شد. وقتی من رفتم دانشگاه دیگه تقریباً میشه گفت رفاه شامل حال آن خانواده میشد. قبلش محدودیتهایی وجود داشت. منتها این تاثیر نداشت. مقایسه آنچه خود آدم داره با آنچه که فکر میکنه بقیه باید داشته باشند و ندارند، این تعیین کننده بود. گفتم در خانواده ما مقوله انصاف، عدالت، آزادی، اینها مقولاتی بودند که به خاطر سیاسی بودن محیط، سیاسی بودن محیط خانواده مطرح بود. فکر کردن به اینکه آدمها برابرند، یا حق همه هست و غیره. يك نکته جالب در خانواده ما این بود که خانواده مادری ام، عمدتاً پسر نداشتند. چند نسل زن، زنهای روشن و اجتماعی این خانواده را تشکیل میدادند که خیلی تاثیر داشت روی فرهنگ عمومی ای که بچه ها میگرفتند. برای مثال تحقیر زن چیزی نبود که در خانواده ما کسی با هاش بار بیاید. مادر بزرگ من رئیس بخش بیمارستان هزار تختخوابی بود. خانواده مادری ام بی حجاب بودند. تحصیل کرده بودند. خاله هام همه تحصیل کرده بودند و در خانواده های آنها هم همین طور آدمهای مبارز ضد استبدادی وجود داشتند. در نتیجه يك درجه سنت اپوزیسیونی و سنت اینکه آدمها باید آزاد باشن، یا بالاخره عدالت يك مفهومی بود که گفتم در خانواده وجود داشت. من یادمه هفت هشت سالم بود که عبدالکریم قاسم در عراق کودتا کرد. من الان خاطره مباحثه ام با مادر بزرگم یادمه که مردم حق داشتند کودتا کنند و شاهشونو خلع کنند و غیره. این تصویری میدهد از اینکه در آن موقع فضا چی بود. يك تصویر مصدقی، حزب توده ای در خانواده وجود داشت. تقریباً همه کسانی که ناراضی بودند خانواده هاشون يك چنین رنگی داشت. در نتیجه مفهوم برابری طلبی و عدالت و خود را برابر دیدن با بقیه خیلی قوی بود. تمام خانواده ما، بچه های اون خانواده همه بطریقی کمونیست شدند.

از صفحه ۱

ستون اول

خیابانها بیائید، در صحن دانشگاهها تجمع کنید و فریاد اعتراض خود را بگوش جهانیان برسائید.

کارگران!

شانزده آذر تنها مختص به دانشجویان نیست، روز عرض اندام کارگران بعنوان پیگیرترین مبارز راه آزادی و برابری نیز هست. شانزده آذر روز اعلام حمایت طبقه کارگر از دانشجویان و از همه مبارزین راه آزادی و برابری است.

بمیدان بیائید، با صدور قطعنامه و بیانیه در دفاع از دانشجویان و خواستهای بر حق آنان با صدای بلند از دانشجویان حمایت کنید، و با دست از کار کشیدن و تجمع و راهپیمایی در پیشاپیش صف مبارزه در راه آزادی و برابری قرار بگیری!

مردم آزادیخواه!

شانزده آذر روز اعتراض و مبارزه سراسری برای تحقق آزادی و برابری است. این روز همه

از صفحه ۱

به حزب پیوندید!

جنبش حزب سیاسی نداشت. حزبی که بتواند در قلمرو سیاست پرچم این جنبش را برافرازد و به یک نیروی قابل اعتنا، یک راه حل اجتماعی و یک انتخاب سیاسی مردم تبدیل شود. امروز این خلا پر شده است. در ایران امروز کمونیسم مساوی است با حزب کمونیست کارگری، آزادی و برابری مساوی است با حزب کمونیست کارگری، شورا و مجمع عمومی مساوی است با حزب کمونیست کارگری، مبارزه علیه آپارتاید جنسی مساوی است با حزب کمونیست کارگری. کمونیسم کارگری امروز در ایران به یک ترند جاافتاده سیاسی تبدیل شده است. انقلاب بار دیگر در چشم انداز جامعه قرار گرفته و سوسیالیسم هر روز بیش از گذشته به یک راه حل در اذهان توده وسیع مردم تبدیل میشود. در سالروز حزب اگر بتوان روی نکته ای تاکید گذاشت اینست که این سلاح را باید بدست گرفت و در جنگ برسر قدرت سیاسی و سوسیالیسم آن را بکار برد. وقت آنست که مردم ایران، کارگران، زنان، جوانان، در ابعاد وسیع حزب شان را

حلی برای خروج از این بن بست تاریخی ندارد.

تنها راه حل بحران حکومت اسلامی در دست ماست: این رژیم باید برود، هرچه زودتر بهتر. و ما در کمین آن روز شیرین لحظه شماری میکنیم. اما رفتن حکومت اسلامی پایان کار نیست. پایان دعوای سیاسی در ایران نیست، بلکه شروع واقعی آنست. جنبشی که امروز در ایران براه افتاده است با جنبش همگانی مردم علیه رژیم شاه در انقلاب ۵۷ تفاوت‌های اساسی دارد. جریانات سنتی اپوزیسیون ایران که در انقلاب ۵۷ از وحشت چپگرایی و مدرنیسم به خمینی رضایت دادند و رژیم اسلامی را به مردم ایران تحمیل کردند، و هنوز هم حاضر نیستند از اسلام و آخوند دل بکنند، با رفتن جمهوری اسلامی به هیچ‌کاره سیاست در ایران تبدیل میشوند. اینها هم اکنون دارند در مراسم تدفین سیاسی خود اشک میریزند. اگر آنچه در اعماق جامعه ایران در جریان است، سرریز کند و تماما به راه بیفتد، آنوقت جامعه ایران مثل آتشفشان عظیمی خواهد بود که با فورانش کل میراث استبداد و ارتجاع در صد سال اخیر جارو خواهد شد. سقوط رژیم اسلامی این غول را آزاد میکند و چهره واقعی آن جامعه را در مقابل جهانیان قرار میدهد. در این جدال نه فقط با رژیم اسلامی و دولت مذهبی، بلکه با خود مذهب، سنتها و قوانین منعبت از آن، اخلاقیات و فرهنگ عقب مانده مردسالار و ضد زن، کهنه پرستی و نو ستیزی، راسیسم و بیگانه گریزی، و هر گونه تبعیض و نابرابری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه تعیین تکلیف خواهد شد. ما آمده ایم که پرونده صد سال استبداد پشت استبداد در ایران را برای همیشه ببندیم. و امروز، بستان این سیکل عملی و ممکن شده است.

اتفاق مهمتری که به این تصویر اضافه شده است، عروج مجدد کمونیسم کارگری است. این جنبش تمایلات، آرزوها و خواست تغییرات بنیادی ما میلیونها مردمی است که به آزادی و رفاه و یک جامعه انسانی می اندیشیم. جنبش "جمهوری اسلامی نه"، "سرکوب و زندانی سیاسی نه"، "اعدام نه"، "حجاب نه"، "زن ستیزی و کودک

آزادی نه"، "آپارتاید نه"، "فقر و فلاکت نه"، "سرمایه داری نه"، جنبش نفی تمام مشقات و مصائب این نظام کثیف. این جنبش کمونیسم کارگری است. امروز دیگر حزب سیاسی این جنبش، حزب کمونیست کارگری، در کارخانه و خیابان و مدرسه و دانشگاه و محله مردم ایران میچرخد. دارد در ایران عضویت و پیوستن به حزب کمونیست کارگری رسم میشود و رواج می یابد. این شیخ جدید آمده است که کابوسهای ارتجاع مذهب و سرمایه داری در ایران را به واقعیت تبدیل کند. این حزب جنبشی است که در تحولات ایندوره نمیخواهد به کم رضایت دهد. صدای بدون تخفیف آزادی و رهائی و نفی کلیه ارکان ستم و تبعیض و سرکوب در جامعه است. این حزب همان آتشفشان عظیم است که پرچم برپائی یک جامعه خوشبخت و آزاد سوسیالیستی را به وسط صحنه سیاست آورده است. این حزب انقلاب عظیم و تحول زیر و رو کننده و تاریخساز است که ما مردم ایران برای آن دورخیز کرده ایم. این حزب قیام و انقلاب علیه رژیم اسلامی و مقابله با راه حلهای ارتجاعی نظامی و پلیسی مدافعین نظام سرمایه داری در ایران است. این حزب، اتفاق شیرین ایندوره و انتخاب جدیدی است که مردم باید در ابعاد میلیونی به آن فکر کنند.

حقیقت اینست که تعادل جدیدی برای رژیم اسلامی متصور نیست. جمهوری اسلامی رفتنی است. تعادل سیاسی و پایدار بعدی در جامعه ایران در گرو پیروزی یکی از آلترناتیوهای سیاسی و اجتماعی سرمایه داری یا سوسیالیسم است. این انتخابی است که گریزی از آن نیست. و برای اولین بار ما مردم ایران در موقعیتی قرار گرفته ایم که ناچار به "انتخاب" از میان احزاب ارتجاعی نیستیم. برای اولین بار وسیعا در صحنه سیاست حضور داریم و فقط نظاره گر اوضاع نیستیم. برای اولین بار میتوانیم در تعیین سرنوشت و آینده خود و فرزندانمان موثر و دخیل باشیم. ارتجاع در آن مملکت صد سال دمار از روزگار مردم در آورده و نباید به آن دیواره شانس داد. ما آزادی میخواهیم، آنها بجایش زندان و اختناق و حکومت پلیسی درست

میکنند. ما مسکن و رفاه و بهداشت و آموزش رایگان میخواهیم، آنها برای راه افتادن "اقتصاد ملی" میخواهند دو نسل دیگر کارگر بی حقوق تحویلشان بدهیم. ما میخواهیم ریشه مذهب را بکنیم، آنها میخواهند با آن بسازند. ما صلح میخواهیم، آنها میخواهند ما را گوشت دم توپ تعصبات و رقابتهای کور ملی در جنگهای ویرانگر کنند. ما برابری زن و مرد و آزادی زنان میخواهیم، آنها الگوی "زن خوب ایرانی خانه دار" و مسلمان توسری خور دگر اندیش را نشانمان میدهند. ما میخواهیم کودکانمان در آرامش و شادی و امکانات رفاهی رشد کنند، آنها میخواهند کودکان ما را همچنان در بی غذائی و بی داروئی و در گوشه خیابانها بکشند. ما همه آزادی را میخواهیم، آنها ارتجاعی را برایمان تدارک میببینند که روی دوش سرکوب خونین و فلاکت ما سرمایه داری ایران را بازسازی کرده باشد.

این فرصت سیاسی را باید دریافت. این امکان همیشه وجود ندارد و میتواند برای یک دوره طولانی از دست برود. باید آگاهانه در شکل دادن به آن و تعیین مسیر آن نقش ایفا کرد. ما میتوانیم با سرنگونی جمهوری اسلامی راه بازگشت هر نوع ارتجاعی را به قدرت سیاسی در ایران سد کنیم. شدنی است که پرونده این خاندان برای همیشه بسته شود. و اینجا آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی و حزب کمونیست کارگری انتخابی روشن و دلپذیر است. انتخابی بدون ابهام برای پایان دادن به یک سیاهی صد ساله است. این حزب آزادی ما مردم ایران در یک دوران تعیین کننده و حساس است. این حزب میلیونها کارگر، زن و جوان است که به یک آینده بهتر و انسانی فکر میکنند. باید به حزب کمونیست کارگری ایران پیوست و دیگران را به پیوستن به آن دعوت کرد. باید این حزب را قویا در هر کوچه و خیابان و کارخانه و دانشگاه افتتاح کرد و از تریبون آن همگان را به یک دنیای بهتر، به یک آینده خوشبخت و مرفه و آزاد سوسیالیستی فراخواند. *

زنده باد حزب کمونیست کارگری
زنده باد منصور حکمت

انتخابات در اوکراین و دمکراسی!

جلیل بهروزی



یکشنبه پیش در اوکراین، ویکتور یانکوک، معاون رئیس جمهوری این کشور در انتخابات ریاست جمهوری با تفاوت ۶۱،۴۹ به ۶۱،۴۶ در مقابل رقیب انتخاباتی خود ویکتور یشچونکف برنده شد. یانکوک پروروس و بیشترین رای اش را از مناطق صنعتی شرق اوکراین بدست آورده است در حالی که ویکتور یشچونکف پروغرب و بیشترین رای را از مناطق غرب اوکراین که تاریخاً ناسیونالیسم در آن نفوذ داشته، کسب کرده است. اما یشچونکف و طرفدارانش نتیجه انتخابات را قبول ندارند و مدعی اند که رقیب با تقلب و کلاهبرداری آشکار به این پیروزی رسیده است و طرفدارانش را برای باطل دانستن این انتخابات به خیابانها کشاند. از مردم خواست به نافرمانی مدنی دست زنند و پس از دریافت پشتگرمی وسیع از دولتهای غربی و در راس آن آمریکا و با اتکا به بخشی از ارتش، مدعی شد که کمیته نجات ملی، ارگانی که هم عرض دولت موجود خواهد بود را تشکیل و از قانون اساسی حمایت خواهد کرد! (به توپ بستن مجلس توسط یلتسین برای دفاع از دموکراسی را هنوز کسی فراموش نکرده است.)

ممکن است تقلب و کلاهبرداری در این انتخابات همچون دهها انتخابات این چنینی در کشورهایی که اساس اش بر دمکراسی پارلمانی

و دمکراسی غربی است در کار بوده باشد. هنوز جهان انتخابات ۲۰۰۰ در آمریکا را فراموش نکرده است که چگونه جرج دابلیو بوش از دل یک کلاهبرداری آشکار انتخاباتی بیرون آمد. اما این اساس قضیه نیست. آن چه که در این میان برجسته و منجزکننده است برخورد دمکراسی غربی به این مسئله، دستپاچگی و سراسیمگی آنان در اعلام موضع نسبت به نتیجه انتخابات، باطل دانستن آن و حمایت یکپارچه و بیدریغ شان از ویکتور یشچونکف، این یار غارشان بود. اینها حتی یک روز مهلت ندادند که یک نهاد و یا سازمان رسمی مدرکی مبنی بر تقلب در انتخابات و یا رای گیریها ارائه دهد. مدیای نوکرفت کارزار وسیعی را با بدل کردن پرفسورهای دانشگاهی تا مغز استخوان مرتجع و دست راستی، تحلیل گران سیاسی اجیر پنتاگون و البیت فراری دوران جنگ سردی اروپای شرقی و... به چهره های اصلی تلویزیونها، به توجیه دخالت آشکار غرب در انتخابات اوکراین و حمایت آن از یک عنصر پروغرب پرداخت. تظاهرات دوپست هزار نفره (باید توجه داشت که جمعیت اوکرائین بیش از ۴۸ میلیون نفر است) را انقلاب صلح آمیز برای فتح دموکراسی خواند و آن را به صحنه اول هر برنامه خبری بدل ساخت تا به جهانیان بخوراند که این اعتراض کل مردم اوکراین است.

انتخابات در اوکراین یک بار دیگر زمینه آن را فراهم کرد تا چهره زورگوی دموکراسی غربی را جهان مترقی و آزادخواه بهتر ببینند. کالین پاول اعلام کرد، ما نتیجه انتخابات را اصلاً قبول نداریم!! گویی اینکه او حکم نقض انتخابات در آمریکا را میدهد. در اخبار حتی آمده است که دولت آمریکا، اوکراین را تهدید به محاصره اقتصادی کرده است. مانیول باروس رئیس کمسیون اروپا اعلام کرد اگر اوکراین در نتیجه انتخابات تجدید نظر نکند با عواقب بدی مواجه خواهد شد. همین طور دولت کانادا تهدید به تجدید نظر در روابطش با دولت اوکراین نموده است. غرب و امارش جهت روی کار آمدن دولت مطلوب شان در اوکراین همه زرادخانه تبلیغات و تهدیدات خویش را بکار میگیرند. اعمال فشار همه جانبه و آشکار برای روی کار آوردن نیرو و یا افرادی که در جهت منافع و سیاستهای غرب حرکت میکنند، راه و روش جدیدی نیست. این به قدمت خود دموکراسی است. میلیونها انسان معترض به تجاوزگری آشکار نظامی آمریکا و متحدین اش به عراق، بطور قطع دخالتگری و اعمال فشار گسترده توسط غرب جهت تغییر نتایج انتخابات در اوکراین را به دیده اغماض نمی نگرند و شدیدترین اعتراض را به آن دارند. *

۱۶ آذر روز آزادی و برابری است! تظاهرات حزب به مناسبت فرا رسیدن ۱۶ آذر

حزب کمونیست کارگری به مناسبت ۱۶ آذر در روزهای ۴ دسامبر و ۶ دسامبر در برابر سفارتخانه های حکومت اسلامی در کشورهای مختلف تظاهرات و پیکت خواهد داشت.

آلمان

فراکتفورت: ۴ دسامبر ساعت سه و نیم بعد از ظهر جلوی سفارت جمهوری اسلامی (Raimond Str. (Dornbusch
کلن: ۶ دسامبر برابر با ۱۶ آذر ساعت ۲ بعد از ظهر جلوی Dom

سوئد

استکهلم: ۴ سامبر ساعت ۱۱ صبح تا ۳ بعد از ظهر مقابل پارلمان سوئد
دوشنبه ۶ دسامبر ساعت ۴ تا ۷ بعد از ظهر مقابل پارلمان سوئد
مالمو:

۴ دسامبر ساعت ۱۱ صبح تا ۲ بعد از ظهر میدان Mollevang torget
دوشنبه ۶ دسامبر ساعت ۱ تا ۴ بعد از ظهر میدان گوستاو آدولف
گوتنبرگ:

دو شنبه ۶ دسامبر ساعت ۴ بعد از ظهر در Brunns Parken

انگستان

لندن:

دوشنبه ۶ دسامبر ساعت ۴ بعد از ظهر مقابل سفارت جمهوری اسلامی، SW7 16 Prince's Gate

نروژ:

اسلو

شنبه ۴ دسامبر ساعت ۱۱ صبح تا ۳ بعد از ظهر مقابل پارلمان نروژ

هلند:

دن هاگ: ۴ دسامبر ساعت ۳ بعد از ظهر جلوی سفارت جمهوری اسلامی در هلند

مرگ بر جمهوری اسلامی

آزادی برابری حکومت کارگری

تماس: کاظم نیکخواه

تلفن: ۰۰۴۴۷۸۷۶۷۳۸۱۱۹

ای میل: k.nikkhah@ukonline.co.uk

کمک مالی به تلویزیون و رادیو انترناسیونال

لیست ۴

- سروش ابراهیمی ۵۰ یورو
- عبدل گلپریان ۱۰۰ یورو
- مهوش گلپریان ۱۰۰۰ یورو
- ورونیکا ۵۰ پوند
- رضا مرادی ۵۰ پوند
- حسین پیشه احسان ۱۰۰۰ یورو
- احمد ۱۰۰۰ کرون ماهانه
- جیمی از تهران ۵۰۰ یورو
- فریبرز دانشور ۱۱۰۰ پوند
- بهمن خانی ۱۰۰۰ یورو
- ناهید و علی ۱۵۰۰۰ کرون
- بهمن ذاکرتزاد ۵۰۰ یورو
- از برلین ۲۷۵ یورو
- پریسا بوینده ۵۰ یورو
- ناصر نازلی ۱۱۰۰۰ کرون

Tel: 0044-779-1130-707
Fax: 0044-870-135-1338

دفتر مرکزی حزب

از صفحه ۱ لیلای نوزده ساله را ...

دو قلو خود را به دنیا می آورد. او تا سن ۱۹ سالگی یعنی همین امسال مجبور به تن فروشی بوده است. اکنون حکومت اسلامی این دختر جوان را دستگیر و با محاکمه او، حکم اعدام وی را صادر کرده است.

لیلا میگوید که در طول این ۹ سال که مجبور به تن فروشی بوده، از کسی پولی نگرفته است. فقط شکلات و کمی پفک به او داده اند.

ایران بر می آید. به این جنایت سبعانه، با تمام توان و قدرت اعتراض کنید. دست در دست هم کاری کنیم که اعتراض به این حکم اعدام، به یک کارزار وسیع جهانی بر علیه حکومت جنایتکار اسلامی تبدیل شود. ما مصمم هستیم که لیل را از دست جانپان اسلامی نجات دهیم. ما مردم آزادخواه و سازمانهای مدافع حقوق انسانی خواهیم گذاشت این جوان دردمند و ستمدیده را اعدام کنند. به این کارزار جهانی بپیوندید! *



باید رژیم ایران را سرنگون کرد! دولت آلمان را بی آبرو!

نازنین برومند



زمین زیر پایشان را داغ کردیم!

گفتگو با محمد شکوهی سازمانده تظاهرات بوخوم

دولت ایران و هم دولت آلمان بی آبروتر شدند. از آن زمان به بعد دولت آلمان تا آنجایی که میتواند از برگزاری چنین ملاقاتهایی خود داری میکند. حدودا یکسال و نیم پیش در شهر کوچکی به نام لوکوم دوباره دولت آلمان چنین ملاقاتی با دولت ایران ترتیب داد که در آنجا نیز حزب کمونیست کارگری حضور داشت و با اعتراضات خود عملا مانع برگزاری این ملاقات شد. و بالاخره روز یکشنبه گذشته حزب کمونیست کارگری با حضور در مقابل موزه همراه دیگر جریانات ضد رژیم نشان داد که تا وقتی که این رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی سر کار است و مورد حمایت دولت آلمان، نمیگذاریم که از گلولی دولت آلمان آب راحتی پایین برود. ما دست دولت آلمان را رو میکنیم و اجازه نمیدهیم بنابر مصالح اقتصادی خودشان برای پر کردن جیب کنسرنهای آلمانی افکار عمومی آلمان و دنیا را در مورد جمهوری اسلامی فریب دهند. و این اتفاق به یمن آگاهی و تیز بینی حزب ما اولین بار در دانشگاه هامبورگ با حضور شروش و بعد در برلین، لوکوم و بوخوم افتاده است. ما صدای میلیونها مردم ایران را که هر روز و هر ساعت با این رژیم دست و پنجه نرم میکنند تا جایی که در توان داشتیم فریاد کردیم و همچنان فریاد خواهیم کرد. ما صدای افسانه ها، خاطره ها، مریم ها و ژیلها و لیلها هستیم که این رژیم خونخوار در گلویشان خفه کرده است. باید این رژیم را سرنگون کرد. *

روز یکشنبه ۲۸ نوامبر سران جمهوری اسلامی به بهانه افتتاح موزه آثار باستانی ایران در شهر بوخوم در آلمان با چند تن از مقامات دولتی آلمان ملاقاتی داشتند. مرعشی معاون رئیس جمهور ایران و ولفگانگ کلننت که به خاطر داشتن دو پست وزارت به او لقب "سوپر وزیر" را داده اند از مقامات بلند پایه این ملاقات نیمه مخفی بودند.

این اولین بار نیست که دولت‌های ایران و آلمان با یکدیگر چنین ملاقاتهایی میکنند. دولت آلمان همیشه روابط سیاسی و اقتصادی بسیار خوبی با ایران داشته است. اما داشتن چنین روابطی با یک رژیم جنایتکار مسلما کار ساده ای نیست. بالاخره باید افکار عمومی را ساخت و آثار باستانی زیبایی را جلوی چشمان مردم قرار داد بلکه بتوان توجه آنها را از آنچه واقعا در ایران روی میدهد منحرف کرد. رو به بیرون یک رابطه ساده و پشت پرده زد و بندهای اقتصادی و دیپلماتیک. این سیاستیست که دولت آلمان همیشه در قبال دولت ایران داشته است و همچنان به آن ادامه میدهد. پنج سال پیش دولت آلمان در کنفرانس معروف برلین تلاش کرد با دعوت کردن تعدادی از مهره های اصلی جناح دوم خرداد تحت عنوان رفرمیستها و دگراندیشان، برای دولت دو خردادی خاتمی، یعنی جمهوری اسلامی در جامعه آلمان و اروپا آبرو بخرد که به همت حضور قدرتمند حزب کمونیست کارگری ایران و دیگر مخالفین رژیم هم

روزهای پنجشنبه و جمعه چندین بار خبر برگزاری این آکسیون را اعلام کرده بود. بزرگترین روزنامه ایالت نوردهاین وستفالن با چاپ عکس بزرگی از تظاهرات حزب، گزارش مفصلی از این آکسیون داده است. همچنین روزنامه های محلی دیگر در صفحات ویژه شهرهای هرنه، اسن و دورتموند خبر و گزارشاتی از این آکسیون به چاپ رسانده اند. علاوه بر این یکی از تلویزیونهای فارسی زبان در تمام طول تظاهرات مشغول تهیه فیلم و خبر بود و با نازنین برومند مصاحبه نموده است.

ما موفق شدیم ادعاهای پوچ و بی شرمانه دولت آلمان در خصوص مبارزه این دولت بر علیه "تروریسم" را افشا نموده و به افکار عمومی و مردم آلمان نشان بدهیم که این دروغی بیش نیست. چطور ممکن دولت آلمان از یک طرف ادعای مبارزه بر علیه تروریسم را داشته باشد و از طرف دیگر با نمایندگان سیاسی یک رژیم حامی تروریسم اسلامی مشغول زد و بند و معامله باشد. ما موفق شدیم به خصوص در شهر بوخوم مردم را در جریان جنایات و آدمکشیا، در جریان صدور احکام سنگسار و اعدامها توسط رژیم اسلامی گذاشته و به آنها توضیح بدهیم که مقامات دولت آلمان با فرستادگان چنین رژیمی که آدم می کشد، سنگسار می کند، شکنجه و زندان در دستورش می باشد، می نشینند و مذاکره می کنند، این یک دهن کجی آشکار به مبارزه مردم ایران برای رهایی از شر نکت اسلام و جمهوری اسلامی می باشد. معنای عملی این سیاستهای حمایتی تقویت رژیم در داخل و تشدید فضا و جو سرکوب در جامعه ایران و باز گذاشتن دست جانیان اسلامی در سرکوب مردم می باشد. ما موفق شدیم واقعیات جامعه ایران، اینکه این مردم جمهوری اسلامی نمی خواهند و خواهان یک زندگی انسانی می باشند را به گوش مردم آلمان برسانیم. *

سخنرانی مرعشی، اقدام به بالا بردن پلاکاردی که بر روی آن نوشته شده بود قاتل، در داخل سالن شروع به افشاکاری بر علیه دولت آلمان و جمهوری اسلامی کردند. در نتیجه برای لحظاتی فضا و جو مراسم افتتاحیه متشنج شده و نیروهای ویژه پلیس به داخل سالن هجوم برده و معترضین را دستگیر و به بیرون سالن آوردند. پلیس که سراسیمه شده و با طنین شعارها و شعار آزادی فوری دستگیرشدگان روبرو شده بود، مجبور شد همه دستگیرشدگان را بعد از ۱۰ دقیقه آزاد نماید. خانم بیانکا از گروههای چپ آلمانی که خودش در داخل سالن و جزو دستگیرشدگان بود به صف تظاهرات حزب آمده و از پشت بلندگو و در محکومیت دولت آلمان و جمهوری اسلامی برای شرکت کنندگان سخنرانی کرد. در ادامه تظاهرات، آقای اکسل شیفر نماینده شهر بوخوم در پارلمان آلمان که مجبور شد به میان تظاهر کنندگان بیاید و سعی کرد که اوضاع را آرام نماید، در اثر اعتراضات و طنین شعارهای کوبنده بر علیه سیاست دولت آلمان و مماشاتش با جمهوری اسلامی دوباره به داخل موزه برگشت. **انترناسیونال:** استقبال از اعتراضات چگونه بود؟ در چه سطحی منعکس شد؟ تا چه حد به اهدافتان رسیدید؟

محمد شکوهی: استقبال از این تظاهرات خیلی خوب بود. در جریان سخنرانی های کادرهای حزب که عمدتا به زبان آلمانی ایراد میشد، مردم عادی که در روز تعطیل در دور و بر موزه و برای دیدار از موزه به محل مراجعه می کردند، با تظاهرات حزب روبرو شده و تعداد قابل توجهی وارد صف تظاهرات شده و از ماها در رابطه با علت این آکسیون و وضعیت ایران سوال می کردند. در مجموع در طول بیش از ۳ ساعت آکسیون صدها نفر متوجه آکسیون اعتراضی حزب، خواستها و سیاستهای ما در قبال جمهوری اسلامی و سیاست مماشات دولت آلمان شدند.

رادیوی محلی بوخوم و حومه

انترناسیونال: باز هم سر و کله نمایندگان رژیم اسلامی در آلمان پیدا شده است. اینبار در موزه آثار باستانی شهر بوخوم. موضوع دقیقا چیست؟

محمد شکوهی: قضیه از این قرار بود که دولت آلمان و آقای ولفگانگ کلننت وزیر کار و اقتصاد آلمان، ورنر مولر وزیر اقتصاد سابق آلمان به همراه خانم اتیله شولتز شهردار بوخوم که از دست اندرکاران و حامیان "هرهای باستانی" می باشند، از مدت‌ها پیش به صرافت عرضه "هنر، فرهنگ و تمدن ایران باستان" افتاده بودند. در همین رابطه به دعوت رسمی این دو سیاستمدار آلمانی قرار بود که نمایندگان رژیم روز ۸ آذر ماه برای افتتاح غرفه ایران در موزه صنعت و معدن در شهر بوخوم حضور پیدا نمایند. از طرف جمهوری اسلامی نجفی مرعشی معاون خاتمی و رئیس سازمان میراث فرهنگی، شمس الدین خارقانی سفیر جمهوری اسلامی در آلمان، مهدی نواب از وزارت صنایع و معدن به همراه مقامات دولتی آلمان در این مراسم شرکت کرده بودند.

انترناسیونال: مثل همیشه، تشکیلات حزب در آلمان به سراغ نمایندگان حکومت اسلامی رفت و زمین زیر پای این فرستادگان حکومت اسلامی را داغ کرد. خوانندگان انترناسیونال را در جریان بگذارید.

محمد شکوهی: کمیته آلمان حزب به همراه مخالفین جمهوری اسلامی به محض اطلاع از این مسئله در تدارک تظاهرات بزرگی شدند. نمایندگان رژیم اسلامی که در معیت پلیس برای شرکت در این مراسم به محل آورده شده بودند، با تظاهرات بزرگ حزب کمونیست کارگری و مخالفین رژیم و طنین شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی روبرو شده و با عجله توسط پلیس به داخل سالن برده شدند. در این میان عده ای از گروههای آلمانی و معترضین که موفق شده بودند به داخل سالن بروند با شعار دادن بر علیه جمهوری اسلامی و در حین

رادیو انترناسیونال

۴۱ متر ردیف ۷۴۹۰ کیلوهرتز

هر شب ساعت ۹ به وقت تهران

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

پاسخ حمید تقوایی

نوید عزیز

انجمنها حول آزادی و برابری تشکیل میشوند و هرکس و با هر تعبیری که از آزادی و برابری دارد میتواند در این انجمنها عضو شود. ما منشور آزادیهای مصوب حزب را بعنوان پلتفرم این انجمنها پیشنهاد کرده ایم و همه مفاد و یا بخشی از آنها میتواند در دستور کار انجمنها باشد. تعهد به یک امر آزادیخواهانه برابری طلبانه کفایت و هیچ نوع

محدودیت و فیلتر شرط و شروطی نباید وجود داشته باشد. باید سعی کنیم انجمنها هر چه باز تر و جامع تر باشند. نه ایدئولوژی و نه حتی نظرات و گرایشهای سیاسی افراد نباید مانع عضویت افراد در انجمنها باشد. اما چه چیزی تضمین میکند که انجمنها از مسیر خود منحرف نشوند؟ به نظر من تنها تضمین، دخالت فعال و زنده عناصر چپ و رادیکال در این تشکلهاست. مجاب کردن و خط دادن و بسیج کردن و راه پیشروی را نشان دادن کار همیشگی

دو نامه از ایران

نوید مینایی

انجمن های آزادی و برابری با استقبال روبرو میشود. حتی کسانی که اساسا بخاطر جایگاه اجتماعی خود در مقابل چپ موضع دفاعی میگرفتند اکنون از چنین چیزی استقبال میکنند و اتفاقا نشان دهنده اشکال کار خود ما در سازماندهی اعتراض اجتماعی در بخش های مختلف جامعه بود. در مورد انجمن های آزادی برابری، یک سوال مهم اینست که اگر قرار است انجمنها جمعی باز باشد و همگان بتوانند در آن اظهار نظر کنند، ممکن است آن جمع از مسیر اصلیش منحرف شود. منظورم جمع های آزادی و برابری با ساختار مجمع عمومی و باز بودن و امکان اظهار نظر همگانی است. سوال اینست که باید فیلتر ایدئولوژیک گذاشت؟ چگونه میتوان مانع این انحراف مسیر در این انجمن ها شد. به نظر من این سئوالها برای خیلی ها مطرح است. قطعاً شما جواب این سئوالها را بهتر از ما دارید، در مورد آن صحبت کنید.

آرش سمیعی

با سلامهای گرم و صمیمانه دستتان را بگرمی میفشارم و امیدوارم خوب و خوش باشید. در برنامه تلویزیون و مخصوصاً کارگران و یک دنیای بهتر در گفتگو با اصغر کریمی و حمید تقوایی در مورد سبک کار کمونیستی بحث داشتید و اینکه وظیفه اساسی فعالین حزبی در میان کارگران اینست که موضوع اصلی کار ما ارتباطات و متشکل کردن رهبران عملی کارگران است. این موضوع امروز بیش از هر زمان اهمیت دارد. تجربه اعتصاب موفقیت آمیز کارگران نساجی سندانج اینرا یک بار دیگر به ما نشان داد. هنوز در اینجا این معضل اساسی ماست. سبک کار بویولیستی و چپ حاشیه ای تمام وقت و زحمات فعالین را میگیرد و هنوز سبک کار کمونیستی جا نیفتاده است. هنوز تاکیدات ما به کار متشکل نمودن رهبران عملی برای خیلی ها عجیب و حتی نشدنی به نظر میاید. لطفاً در هر بخش از برنامه کارگران و یک دنیای بهتر برای این موضوع وقت در نظر بگیرید و بحث کنید. کمونیستها سازمانده هستند، سازماندهندگان کارگران، در اصل رهبران عملی کارگران. سعی دارم در این رابطه بیشتر برایتان بنویسم. با تشکر

مباحث همگی در جلد ۶ و جلد ۷ مجموعه آثار منصور حکمت به چاپ رسیده است، به همه رفقا توصیه میکنم که بار دیگر به آنها رجوع کنند و آنها را بخوانند. بعلاوه اینکه بحث حمید تقوایی در زمینه ابراز وجود علنی کارگران کمونیست در ادامه همین مباحث است و در مقابل فعالین ما، امروز راه میگذارد. باید بدقت این مباحث را خواند و آموخت. در هر حال بحث مفصلی است و قطعاً در فرصتی دیگر بیشتر به آن خواهیم پرداخت. *

تشکیل میدهند و زمینه برای جذب آنها بیش از پیش فراهم است. اما باید به این کار انرژی لازم را اختصاص داد. این یعنی ساختن حزب در داخل و توده ای کردن رادیکالیسم در راس جنبش های اعتراضی موجود. بحث های سیاست سازماندهی ما در میان کارگران، عضویت کارگری و مباحث مربوط به آرتیستورهای علنی کارگری، مباحثی که منصور حکمت سالها قبل نوشته است، به جنبه های مختلف همین بحث اشاره دارد. این

ایست که در متن فعالیت گسترده اجتماعی بتوانیم دامنه نفوذ حزب را گسترش دهیم، انسانهای هر چه بیشتری را هم فکر خود کنیم، حوزه های حزبی را شکل دهیم و در دل این فعالیت کادرهای حزب بار بیایند و حزب در داخل بدنه ای محکمتر و قوام یافته تر داشته باشد. هدف این فعالیتها همانطور که شما نیز تاکید کرده اید جذب رهبران عملی و کارگران کمونیست به حزب و گسترش دامنه نفوذ و دخالت حزب در اعتراضات موجود در جامعه است. هدف این فعالیتها تبدیل فعالین کمونیست به رهبران و سخنگویان اعتراضات موجود و شخصیت های شناخته و محبوب در جامعه است.

بعلاوه گسترش نفوذ و اتوریته گرایش رادیکال و سوسیالیستی در راس جنبش اعتراضی طبقه کارگر و اعتراضات موجود در سطح جامعه، از جمله جنبش رهایی زن، مبارزه جوانان و مبارزات دیگر بخش های جامعه و کمونیست کردن و جذب رهبران عملی کارگری و طیف رادیکال و پیشرو جامعه به حزب، امر فوری و همین امروز ماست. از این طریق قدرت بسیج ما در جنبش های اعتراضی موجود در جامعه افزایش می یابد و میتوانیم ایده های خود را به میان کارگران و توده های وسیع مردم ببریم. قاعدتاً این طیف از کارگران و فعالین جنبش های اعتراضی موجود، آمادگی بیشتری برای جذب نظرات و سیاستهای ما دارند. اینها طیف رادیکال و میلانات طبقه کارگر و اعتراضات جاری در جامعه را

علنی و اجتماعی کمونیست ها به روشنی به آن پاسخ میدهد. امروز مشاهده من اینست که رفقای ما با انرژی تر، شادابتر و سرحالتتر از هر وقت دارند فعالیت میکنند، بیش از هر وقت در سوخت و ساز سیاسی حزب دخیل هستند، اما به نظر من هنوز نقشه ای دقیق و روشن بر کارشان حاکم نیست. البته این را اضافه کنم که در مدت کوتاهی که از طرح بحث بر سر ابراز وجود علنی و اجتماعی چپ میگذرد، ما با پاسخ خوبی از جانب فعالین حزب در داخل روبرو شده ایم و این مباحثات تاثیرات مهمی در شکل کار و فعالیت آنها داشته است. بطوریکه امروز فعالین حزب بیش از هر وقت به عرصه های اجتماعی مبارزه در جامعه وارد شده و نقش فعالی در سازماندهی این اعتراضات و دامن زدن به جنبش مجامع عمومی کارگری پیدا کرده اند. اما هنوز نتوانسته اند کاملاً از شیوه کار گذشته خود را رها کنند. بخشی از فعالین حزب هنوز در چهارچوب فعالیت به سبک گذشته کار میکنند و هنوز جای خود را در سطح اجتماعی باز نیافته اند و بخشی دیگر از رفقا به درست وارد عرصه های اجتماعی و علنی فعالیت شده اند، روابط گسترده ای حول خود بوجود آورده اند، اما مشکل آنها اینست که خود آنچنان جذب این فعالیتها شده و غرق در آن شده اند که همچنانکه شما نیز اشاره کرده اید، در فعالیت آنها کار کمونیستی کردن و جذب عضو به حزب به اندازه کافی جای خود را باز نیافته است. حال آنکه همه هدف



شهلا دانشفر

آرش عزیز سلام!

با تاکیدات شما بر اهمیت سبک کار کمونیستی و اهمیت متشکل کردن رهبران عملی کارگری کاملاً موافقم و اجازه میخواهم از این فرصت استفاده کنم و من نیز مختصری در مورد اهمیت این موضوع بنویسم. در شرایطی که جامعه در التهاب مبارزه میسوزد و چپ و رادیکالیسم در جامعه هر روز قویتر میشود، زمینه فعالیت برای چپ و فعالین حزبی صدچندان مساعدتر میشود، شما در نامه تان بر نکته مهمی انگشت گذاشته اید. شما بر سبک کار گذشته و چپ سنتی به عنوان یک معضل رایج در میان فعالین حزبی اشاره میکنید. سبک کاری که بطور واقعی انرژی زیادی را از فعالین حزبی می بلعد، اما به نسبت اینهمه تلاش و فعالیت که انجام میگیرد، حاصل آن آنطور که باید رضایت بخش نیست. سبک کاری که بعنوان عاملی بازدارنده عمل کرده و میتوان اذعان کرد که در نتیجه آن هنوز بسیاری از رفقای ما علیرغم سالها فعالیت و مبارزه نتوانسته اند جای خود را در سطح وسیع اجتماعی و در راس جنبش های اعتراضی موجود در جامعه پیدا کنند. اینها همه واقعیاتی است که حمید تقوایی در بحث ابراز وجود

مرک بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!